



فهرست مطالب

۴	فروغات باب سحر
۴	فرع اول
۴	رجوع به ادله
۵	قائلین به عدم اطلاق
۵	مقیّدات
۵	روایت محمد بن یعقوب
۵	مدلول روایت
۶	سند روایت
۶	کفاره گناه
۷	مراحل توثیق
۷	مرحله اول
۷	مرحله دوم
۸	مرسلات ابن ابی عمیر
۸	حل سحر
۹	ظهور حل
۹	جمع روایات
۱۰	رجوع به مرجحات
۱۱	جمع بندی







بسم الله الرحمن الرحيم

فروعات باب سحر

فرع اول

اولین فرعی که در ذیل بحث حرمت سحر مطرح است این است که آیا سحر بطور مطلق حرام است؟ چه مضر باشد چه نباشد؟ چه ابتدایی باشد چه در مقام رفع سحر باشد؟ یا اینکه حرمت سحر مقید است به جایی که مضر باشد. اما سحری که مضر نیست و بخصوص سحری که در مقام حل است و برای رفع سحر است مانعی ندارد؟ باید اطلاق حرمت را بپذیریم یا اینکه حرمت مقید است به جایی که مضر باشد و اما اگر مضر نباشد و در مقام رفع سحر باشد یا سحری است که ضرری به کسی نمی‌رساند مانعی ندارد؟

در اینجا بین فقهای معاصر و قدیم اختلاف نظر است که سحر مضر حرام است و اگر مضر نباشد یا در مقام رفع سحر باشد مانعی ندارد مثلاً مرحوم شهیدین این طور می‌فرمودند. بعضی دیگر از فقهای متقدم نیز چنین می‌فرمودند و در دوره ما هم ظاهراً کلام آقای مکارم اواخر بحث همین است. و در نقطه مقابل از فقهای متقدم و معاصرین مثلاً حضرت آیت الله تبریزی می‌گویند سحر مطلقاً حرام است.

رجوع به ادله

اساس این بحث این است که باید به آیات و روایات و ادله مراجعه کنیم و ببینیم که مقیداتی برای آن مطلقاتی که گفتیم وجود دارد یا نه؟ در میان ادله‌ای که در بحث مستندات حرمت سحر بحث کردیم بی تردید بعضی از روایاتی که تام الدلالة و السند بوده و اطلاق داشت. مطلق سحر را منع کرده بود. در آیات قرآن هم آیه «لا یفلح الساحر، لا یفلح الساحرون» به نحوی اطلاق دارد. حال مهم این است که ببینیم در برابر این اطلاقات، ادله مقید و مخصصی در کتاب و سنت وجود دارد یا نه؟ علی القاعده براساس ادله‌ای که در باب حرمت سحر آمده و بسیاری از آنها مطلق است و هیچ قیدی در آن نیست و قطعاً در مقام بیان است باید قائل به حرمت مطلق سحر شویم «سحر بما هو سحر حرام». اما اگر بگوییم که سحر مضر حرام است و غیر مضر حرام نیست و یا سحری که در مقام حل سحر باشد حرام نیست نیاز به دلیل دارد.



قائلین به عدم اطلاق

البته اینجا توجه داریم که در قائلین به عدم اطلاق سه نظر است:

۱. آنهایی که قاعلند مطلق سحر حرام نیست. لذا سحری که مضر نبود ولو ابتدایی هم باشد حرام نیست چون چیزی که مضر نیست حرام نیست.
۲. آنهایی که قاعلند سحر حرام است مگر سحری که در مقام حل سحر است.
۳. آنهایی که قاعلند سحر غیر مضر و در مقام حل حرام نیست.

نتیجه اینکه در واقع باید بگوییم سه قول یا سه احتمال اینجا وجود دارد: یکی حرمت مطلق سحر «سواء كان مضرًا او نافعًا او غیر مضر ولا نافع» و «سواء كان في مقام حل سحر و دفع السحر ام لم يكن» این دو احتمال و قول اول است. احتمال و قول دوم این است که بگوییم سحر مضر حرام است و غیر مضر حرام نیست، چه نافع باشد یا نه. چه در مقام دفع و رفع باشد چه ابتدایی باشد ولی سحری باشد که به کسی ضرر نرساند. احتمال و قول سوم این است که سحر حرام است چه مضر باشد چه مضر نباشد. فقط سحری که در مقام حل سحر باشد مانعی ندارد. در هر حال در ادله سابق مطلقاتی و اطلاقاتی دال بر حرمت سحر، بما هو سحر، با قطع نظر از اینکه مضر است یا مضر نیست وجود داشت. باید ببینیم که دلیلی هست که بگوید نه سحر خاصی حرام است و مطلق سحر حرام نیست. لذا مقیدی می‌خواهد چرا که اگر مقیدی نباشد اطلاقات مُحکّم است.

مقیدات

روایت محمد بن یعقوب

اولین دلیل برای اینکه این سحر به طور مطلق حرام نیست و بعضی اقسام آن نافذ و جایز است این روایت است. «مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ قَالَ حَدَّثَنِي شَيْخٌ مِنْ أَصْحَابِنَا مِنَ الْكُوفِيِّينَ قَالَ: دَخَلَ عِيسَى بْنُ شَفَقٍ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ وَكَانَ سَاحِرًا يَأْتِيهِ النَّاسُ وَيَأْخُذُ عَلَى ذَلِكَ الْأَجْرَ فَقَالَ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ أَنَا رَجُلٌ كَانَتْ صِنَاعَتِي السِّحْرَ وَكُنْتُ أَخْذُ عَلَيْهِ الْأَجْرَ وَكَانَ مَعَاشِي وَقَدْ حَجَجْتُ مِنْهُ وَمَنْ اللَّهُ عَلَى بِلْقَائِكَ وَقَدْ تُبْتُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَهَلْ لِي فِي شَيْءٍ مِنْ ذَلِكَ مَخْرَجٌ فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَ حُلٌّ وَلَا تَعْقُدْ.»^۱

مدلول روایت

۱. وسائل الشیعة، ج ۱۷، ص ۱۴۶



از شیخ نامی برده نشده است. موسی بن شقفی وارد بر حضرت امام صادق (علیه السلام) شده است. این شخص ساحری بوده که مردم به او مراجعه می‌کردند و مزد هم می‌گرفته است. به امام (علیه السلام) عرض می‌کند: صنعت و اشتغال من سحر بود و برای آن مزد می‌گرفتم و زندگی من از طریق سحر بود و با همین پولی که از سحر درآوردم حج انجام دادم و حالا موفق شدم به محضر شما مشرف شوم و نمی‌خواهم به عمل سحر ادامه دهم. راه قبول توبه و برون رفت از این وضع اسفبار گذشته برای من وجود دارد یا نه؟ حضرت فرمود: حُلٌّ وَ لَا تَعْقِدُ. در مقام حل سحر، یعنی راه را نشان بدهد برای اینکه حل سحر بشود و سحرها ابطال بشود ولی عقد نکن. عقد در سحر همان سحر کردن است. سحر نکن که کسی را ببندی و مشکلی برای افراد ایجاد نکنی ولی حلّش مانعی ندارد. گویا سوال او هم این بوده که راه برون رفت از این معاصی و گناه را دارم یا ندارم؟ حضرت فرمود که بله، این نه تنها دلالت بر جواز می‌کند که می‌شود در مقام حل سحر برآمد و برای حل سحر اقدام کرد، بلکه این نوعی کفاره گناهان بشمار آمده است.

سند روایت

از جهت سندی این روایت از مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ تا اینجا از ابراهیم هاشم تصحیح کردیم و مشکلی ندارد. یک مشکل این است که شیخ من أَصْحَابِنَا مِنَ الْكُوفِيِّينَ، ابراهیم بن هاشم قمی نقل می‌کند از شیوخی که از اصحاب امامیه و اهل کوفه است. علی القائده روایت مرسله می‌شود. معلوم نیست این شیخ چه کسی است. ممکن است کسی در مقام پاسخ برآید و بگوید این تعبیر که شیخ است و اصحاب ما است نشان دهنده این است که این شخص یک فرد معمولی نبوده و فرد ممتازی از محدثین مشهور بوده است و جایگاهی داشته که ابراهیم بن هاشم قمی از او نقل می‌کند و به این طریق بخواهیم بگوییم که این شیخ من اصحابِ الْكُوفِيِّينَ، ولو نام برده نشده است اما عنوانی که اینجا آمده است حاکی از جلالت شأن آن شخص می‌کند. ولی جواب این است که در میان همین کسانی که مشهور بودند و مورد تجلیل هم قرار گرفتند، گاهی شاهد این هستیم که کسی آنها را تضعیف کرده است و لذا از جمله ایشان نمی‌توان احراز عدم معارض کرد. نکته دیگر در این سند این است که ممکن است کسی تصور کند که عِيسَى بْنُ شَقَقِيٍّ توثیق ندارد و این مضر به سند روایت است. نه این مضر نیست برای اینکه عِيسَى بْنُ شَقَقِيٍّ اینجا راوی نیست بلکه قصه او را راوی نقل می‌کند. یعنی شیخ من اصحابِ الْكُوفِيِّينَ می‌گوید من دیدم که آقای آمد این جور عمل کرد و آقا هم این جور جواب داد. عِيسَى بْنُ شَقَقِيٍّ در سلسله روات نیست. باز اگر این صحنه است که راوی دارد نقل می‌کند و الا راوی نیست که بگوییم مجهول است و توثیق نشده است.

کفاره گناه



روایتی که به آن تمسک شده است، سحر در مقام حل را جایز می‌داند. بلکه گویا مطلوبیتی هم دارد که کفاره گناه می‌شود. پس امری بالاتر از اباهه خاصه است و جایز است به معنای عام. یعنی در مقام حل برآمدن نه تنها جایز است بلکه نوعی رجحان دارد، چون عملی که می‌خواهد کفاره گناهان بشود باید مطلوبیتی داشته باشد. خیلی معهود نیست که عملی مباح کفاره گناه شود و معمولاً عملی راجح یا مستحب یا واجب کفاره گناهان می‌شود. و لذا این دلالت می‌کند بر جواز حل سحر، بلکه بر رجحان آن.

مراحل توثیق

نکته مهمی که در بحث مراسلات ابن ابی عمیر نیز گفتیم این است که، شما برای اینکه کسی را توثیق کنید باید از دو مرحله عبور کنید.

مرحله اول

برای وثاقت دلیلی داشته باشید. معنای وثاقت این است که دروغ نمی‌گوید و خطا هم نمی‌کند. وثاقت دو رکن دارد، یک رکن این است که عمداً دروغ نمی‌گوید و یکی هم آدم خطاکاری نیست. دلیل بر وثاقت چیست؟ یا اینکه خود شخص می‌داند و مطمئن است و با او سروکار دارد که معمولاً در اذهان ما نسبت به روایات این طور نیست، یا اینکه از فردی که مورد اعتماد است می‌شنود و گواهی پیدا می‌کند بر اینکه این آقا مؤثق است مثلاً از طریق نجاشی و شیخ و یا بزرگانی از این قبیل که خبر به وثوق آن شخص می‌دهند ثابت شود. خود این اخبار به وثوق هم باید اخبار حسی یا قریب به حس باشد یعنی کسی نباید با اجتهاد خود بگوید که فلانی ثقة است بلکه در اثر ممارست و معاشرت با او بگوید که این آدم خطاکار نیست و دروغ نمی‌گوید و الا اخبار اجتهادی ارزشی ندارد و لذا بحث هایی که مرحوم ممقانی و خوئی و بروجردی در دوره‌های معاصر و متأخر در تنقیح المقال می‌کنند نظر اجتهادی است و هیچ ارزشی ندارد. آن شهادتی ارزش دارد که شهادت عن حس باشد که به مرحوم نجاشی و غیره برمی‌گردد.

مرحله دوم

بعد از اینکه ثابت شد که شخص ثقة‌ای ایشان را توثیق کرده است فحص از معارض کنیم. ببینیم کسی او را تضعیف کرده است یا نه؟ تمامیت اخبار وثوق متوقف بر عدم وجود معارض است و وجود معارض باید فحص شود. یعنی باید فحص کنیم ببینیم کسی خلاف این را گفته یا نه و اگر نگفته است آن وقت می‌گوییم اصل عدم معارض است.

این دو مرحله در حجیت روایات نیز طی می‌شود. مثلاً روایتی در وسائل گفته است که شعبده حرام است. دو کار را باید کرد یکی اینکه ببینیم این روایت معتبر است و یکی این که خبر دیگری معارض این نیامده باشد. اجتهاد هم برای این لازم



است یعنی به یک آیه دیدن نمی‌شود گفت نظر اسلام این است و لذا باید هر چه که مربوط به این بحث است دیده شود تا حجت تمام شود. تعارض نیز بسیار است در خیلی از موارد که نجاشی و شیخ که اساطین و ارکان اصلی امروز توثیق و تضعیف حسی هستند، شیخ می‌گوید ثقة و نجاشی می‌گوید کذاب.

مرسلات ابن ابی عمیر

ما در مرسلات ابن ابی عمیر فرمایش مرحوم آقای تبریزی را پذیرفتیم که می‌فرمودند ما این جمله را قبول می‌کنیم که ابن ابی عمیر از غیر ثقة نقل نمی‌کند. جمله شیخ در مورد آنها خیلی درست است و معنایش هم این است که آقای ابن ابی عمیر و صفار از غیر ثقة نقل نمی‌کنند. پس از هر کس نقل کنند در واقع می‌گویند هذا ثقة. فرض بگیریم این هم درست است ولی این یک مرحله است یعنی آقای ابن ابی عمیر اینجا شده است مثل نجاشی و شیخ اما اینکه مرسل است احتمال می‌دهیم که کس دیگری تضعیف کرده باشد. لذا راهی وجود ندارد که ببینیم تضعیفی در مورد او وجود دارد یا ندارد. اگر اسم شخص را بدانیم و در رجال نجاشی و شیخ هیچی تضعیفی نیامده باشد عقلاً به همین بسنده می‌کنیم و می‌گوییم این ثقة است. اما وقتی نامش نیست از کجا معلوم است که معارض نداشته باشد. عین همین قصه در روایت محمد بن یعقوب است. اینجا ابراهیم بن هاشم می‌گوید عن شیخ من اصحاب الکوفیین. از آدمی نقل می‌کند که از روات و اصحاب کوفی ما بوده است ولی اگر این نام معلوم بود، شاید می‌دیدیم که دیگری او را تضعیف کرده است یا نه؟ حتی در خود زراره تضعیف داریم منتها در مقام جمع بر می‌آییم. البته اصل استصحاب مطرح نمی‌شود. اصل استصحاب اصلی عقلایی است. اگر بخواهیم به استصحاب تمسک کنیم اصل عدم وثوق در مقابل هست که با هم تعارض می‌کند. لذا احتمال وجود معارض ضعیف نیست و اگر یک احتمال بسیار ضعیفی بود عقلاً به آن اعتنایی نمی‌کردند. اصل عقلایی اصل عدم معارض بعد از فحص است و اینجا فحصی نشده است و ممکن هم نیست. ما پذیرفته‌ایم که گواهی نجاشی و شیخ و صدوق که متصل به اصحابند عن حس است یا قریب به حس است. اگر این را نپذیریم که اصلاً بنیاد شهادت و رجال جمع می‌شود. بنابرین حتی اگر بگوییم شیخ من اصحاب الکوفیین دلالت ضمنی بر توثیق می‌کند که این شاید بعید نباشد، اما چون احراز عدم معارض میسر نیست توثیق تام نمی‌شود.

حل سحر

و اما از حیث دلالت نکته مهم دیگر این است که در حل و لا تعقد امام سحر را جایز بلکه راجح دانسته‌اند چون کفاره است. در باب حل سحر احتمالاتی وجود دارد، یکی اینکه حل السحر به سحر باشد، دیگر اینکه حل السحر به سایر امور مثلاً به دعا و غیره باشد. چون حل سحر می‌تواند با مقابله سحر باشد و آن را باطل نماید و یکی راه حل سحر توسط حضرت موسی که سحر را باز و باطل کرد. در روایات نیز دعاهایی آمده است که فصل مفصلی در بحار و کتب ادعیه است که سحر را



باطل می‌کند. شأن نزول معوذتین و تبعوا ما تتلوا الشیاطین علی ملک سلیمان برای ابطال سحر بود که نازل شد. در روایات آمده است که اینها را در مقام حل سحر بخوانید. آیاتی برای ابطال سحر در قرآن آمده است مثلاً برای چشم زخم، وان یکاد الذین کفروا لیزلقونک وارد شده است.

در حقیقت برای حل سحر در اینجا سه احتمال وجود دارد:

۱. اینکه بگوییم منظور از حل سحر، حل سحر به سحر است.
۲. اینکه منظور از حل سحر، حل سحر به ادعیه و امور و وسایل غیر سحری است.
۳. احتمال سوم هم اینکه اطلاق دارد و هر دو را می‌گیرد. می‌توانیم سحر را حل کنیم یا به سحر یا غیر سحر.

ظهور حل

سوال این است که در حل سحر مقصود کدام است؟ مرحوم صاحب وسائل در ذیل این روایت آورده است: «أقول: خصّه بعضُ علمائنا بالحلِّ بغيرِ السحرِ كالقرآنِ والذكرِ والتعويدِ ونحوها وهو حسنٌ إذ لا تصریح بجوازِ الحلِّ بالسحر». می‌فرمایند که بعضی از علماء حل را حمل بر همان احتمال اول کردند. یعنی حل سحر به غیر سحر یعنی به دعاء و ذکر و قرآن و... نه حل سحر به سحر. ظاهر روایت اطلاق حل است. لذا حل به سحر جایز بلکه راجح است. معنا این است که باطل کردن سحر جایز است چه با غیر سحر چه با سحر بلکه شمول آن نسبت به سحر مقدار بیشتر است. شاهد بر این مدعای این است که ساحری که مبتلای به سحر است می‌گوید که چه کار بکنم و سوائش این است که این سحرش چه حکمی دارد؟ آن وقت حضرت می‌فرماید که حلش مانعی ندارد یعنی اگر در مقام حل باشد مانعی ندارد. این مطلب کمی مؤید است ولی دلیلی نیست. لا تعقد یعنی با سحر عقد نکن ولی حل کن. فضای سوال راوی، و تقابل حل و عقد؛ عقدی که با سحر است، ظاهرش این است که حل با سحر است. این در حد تأیید است و مؤید آن شمول و اطلاق نه اینکه دلیلی دارد. در نقطه مقابل ممکن است کسی اینطور تقدیر کند که اگر می‌خواهی از این امر آزاد شوی، سحر را با روشهای درست باز بکن. ایندو مقابل هم هستند و هیچکدام دلالتی ندارد. لذا ظاهر این است که هر حلی اطلاق دارد. البته ممکن است کسی بگوید این قضیه شخصیه است، جواب این است که اصولاً حمل این نوع قضایا بر قضایای شخصیه خلاف اصل است. اصل این است که امام جوابی به نحو قضیه حقیقیه و قائده کلی می‌دهد. لذا حضرت قائده کلی می‌دهند که می‌توانی حل کنی ولی عقد نکن. پس ظاهر اطلاق دارد.

جمع روایات

ممکن است بگوییم این روایت اطلاق دارد یعنی حل سحر جایز است بآی و وسیله سواءً بالسحر أو بغيره. حال باید دید نسبت این روایت با روایاتی که سحر باطلاق حرام می‌داند چیست؟ باید نسبت ایندو را بسنجیم. حل سحر به غیر سحر، ماده



افتراق این دلیل است چون روایت می‌گوید حل سحر به غیر سحر جایز است و مشکلی ندارد. از این طرف دلیلی هم می‌گوید سحر حرام است یعنی سحری که در مقام عقد باشد. این هم ماده افتراق طرف دیگر است. اما سحری که به حل باشد ماده اجتماع این دو دلیل است. یعنی ممکن است بگوییم حل در اینجا مطلق است به سحر و غیر سحر. اما نسبت این با ادله سحر، نسبت مطلق و مقید نیست که بگوییم این روایت مخصص آن است. حل سحر به غیر سحر مخصص نیست اما این روایت مطلق است یعنی شامل حل سحر به سحر هم می‌شود. به ذهن می‌آید که حل سحر به سحر جایز است و مقید روایات سحر می‌شود، ولی جواب این است که نسبت را باید دقت کنیم. یک روایت می‌گوید حل سحر جایز است که این مطلق است سواءً بالسحر أو بدعاء. روایت دیگر می‌گوید سحر حرام است، سواءً فی مقام العقد أو فی مقام الحل. اطلاق این طرف هم این است. بین این دو عموم و خصوص من وجه است نه عموم و خصوص مطلق که بگوییم این مقید آن است. اُکرم العلماء لاتکرم العالم الفاسق نیست، این طور است که این اُکرم العلماء، لاتکرم الفساق است که بین اینها عموم و خصوص من وجه است. این می‌گوید حل سحر چه به سحر چه به غیر سحر جایز است، آن می‌گوید سحر جایز نیست چه سحر حلی چه سحر عقدی. در روایتی که می‌گوید حل سحر جایز است، حل سحر به دعا منطقه اختصاصی است، روایتی هم که می‌گوید سحر حرام است، سحر عقدی نه حلی، منطقه اختصاصی است. اما در سحر حلی روایات محرمه و روایات مجوزه مجتمع می‌شوند و تعارض می‌کنند. این روایت حتی اگر مطلقه باشد و حل به سحر آن را می‌گیرد. این نیست که مقید روایات سحر شود. این معارض در ماده اجتماع می‌کند. اجتماع تعارض در ماده تساقط می‌کند.

رجوع به مرجحات

در ماده اجتماع تعارض و تساقط رجحان نیست. تعارض که کرد ما باید رجوع به مرجحات کنیم که در مرجحات، ما شهرت را قبول نداریم. اگر کسی شهرت را قبول کند باید ببیند که مشهور را چه می‌گویند که شهرت ثابت شده‌ای هم اینجا نیست یا بحث موافقت و مخالفت با کتاب است. آن وقت باید بگوییم آنکه موافق با کتاب است. بعد ببینیم آیه سوره بقره یا آیه لا یفلح الساحرون خود محل بحث است که چه دلالتی می‌کند و خیلی واضح نیست. از این جمع، جمع دلالتی وجود ندارد که بگوییم مطلق و مقید را جمع می‌کنیم لذا در ماده اجتماع تعارض می‌کند. اگر چیزی نباشد جواز است. باید ببینیم کتاب چه می‌گوید. سحر هم یا به حل یا عقد است. ما فرض گرفتیم که اطلاق باشد و روی فرض جلو می‌آییم. حلی که حضرت می-فرمایند گفتیم سه احتمال در آیه است. اگر بگوییم حل سحری است مقید می‌شود. اگر بگوییم حل غیر سحری است غیر مرتبط می‌شود. اما اگر گفتیم اطلاق دارد و هر دو را می‌گیرد که ما همین را پذیرفتیم، اقسام من وجه می‌شود. در مرحله قبل گفتیم که اطلاق ندارد. اینجا روایت می‌گوید حل کنید حل به سحر یا به دعا. می‌گوید اُکرم العلماء لاتکرم الفساق، من وجه



می‌شود. اینجا هم حلّ سحر است، یجوز حل السحر لا یجوز السحر، در سحر حلی اینها با هم تعارض می‌کنند. اینطور نیست که مقید او شود.

جمع‌بندی

سند روایت ضعیف است. دلالت ظاهر تام است برای اینکه اطلاق به سحر برای سحر دارد. بین این روایت و روایات حرمت سحر اقسام من وجه است و ماده اجتماع تعارض می‌کند که باید رجوع به کتاب کنیم که آن هم بعداً بحث می‌شود که آیات قرآن در این بحث چه دلالتی دارند.